

ماجرای سیروس نهاوندی

سازمان آزادی بخش خلق با ایران

محمدحسین خسروپناه، (ز. ۱۳۴۲): پژوهشگر و تاریخ‌نگار؛ اصفهان

□ در سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۵۵ ساواک چندین محفل و تشکل سیاسی مخفی پدید آورد که مشهورترین و مؤثرترین آنها تشکیلات تهران حزب توده ایران به رهبری عباسعلی شهریاری‌نژاد (در سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۹) و سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران به رهبری سیروس نهاوندی (در سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۵) است. به‌رغم نتایج فاجعه‌باری که هر یک از این تشکل‌ها برای مبارزان دوره خود به بار آوردند تاکنون این جنبه از فعالیت ساواک - مانند ده‌ها جنبه دیگر آن - مورد بررسی قرار نگرفته است. از این‌رو، جز اشاره‌ها و توضیحات کلی در برخی پژوهش‌ها و خاطرات رهبران و کادرهای احزاب سیاسی، آگاهی چندانی از این قبیل تشکل‌ها در دست نیست و مورد بررسی مستقل قرار نگرفته‌اند؛ گو اینکه در مواردی همان اشاره‌ها و توضیحات نیز آمیخته به پنهان‌کاری‌ها و ناراستی‌های ناشی از منافع و مصالح گروهی و گاه شخصی است. مقاله حاضر به دو دوره متضاد از سرگذشت سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران می‌پردازد: قبل از آذرماه ۱۳۵۰ که این سازمان از جمله تشکل‌های مبارز و انقلابی ایران بود، و پس از سال ۱۳۵۲ که تور ساواک برای مقابله با مبارزان و فعالان سیاسی شد.

پیش به سوی مبارزه

آنچه مشخص است سیروس نهاوندی پس از گذراندن دوره آموزش سیاسی - نظامی در چین، در سال ۱۳۴۵ به طور قانونی به ایران بازمی‌گردد تا در چارچوب طرح تشکیلاتی «سازمان‌های پراکنده» یکی از گروه‌های مخفی متکی به خود سازمان انقلابی را تشکیل دهد. در سال ۱۳۴۶ ایرج ابراهیمی، از اعضای سازمان انقلابی که در دوره آموزشی چین همراه نهاوندی بود و به ایران بازگشته بود، رحیم بنانی را به نهاوندی معرفی می‌کند.^۵ بنانی نه تنها حاضر به همکاری می‌شود بلکه نعمت‌الله (داوود) ایوزمحمدی را به نهاوندی معرفی می‌کند. بنانی و ایوزمحمدی از اعضای پیشین جبهه ملی ایران بودند که به مارکسیسم گرایش پیدا کرده و هر یک در دوره فعالیتشان در جبهه ملی چند بار بازداشت شده بودند.^۶ آنها هسته اولیه گروه را تشکیل می‌دهند و شروع به عضوگیری می‌کنند. در ضمن، شماری از اعضای سازمان انقلابی که پس از گذراندن دوره‌های آموزشی به ایران آمده بودند (مانند محمود جلاپور)، یا از سال ۱۳۴۶ به بعد به ایران آمدند (مانند اکبر ایزدپناه و کورش یکتایی) نیز از طریق نهاوندی به گروه پیوستند.

گروه که بخشی از سازمان انقلابی بود از ایدئولوژی، برنامه، و خط‌مشی آن سازمان پیروی می‌کرد؛ با این حال، بیشتر

درباره زندگی سیروس نهاوندی اطلاع چندانی در دست نیست و تا کنون عکسی هم از او منتشر نشده است. تنها برخی از رهبران و کادرهای سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور به طور گذرا به او اشاره کرده‌اند. ایرج کشکولی می‌گوید: «از اعضای سازمان جوانان حزب توده بود که با تشکیل سازمان انقلابی به آن پیوست.»^۱ محسن رضوانی (رهبر سازمان انقلابی و سپس حزب رنجبران ایران) می‌گوید: «از کادرهای تشکیلات ما در هامبورگ بود و در گروهی که پرویز واعظزاده نیز جزو آن بود برای فراگرفتن آموزش‌های سیاسی و نظامی به چین رفت. اهل مطالعه بود، تئوری می‌دانست و در فعالیت‌های کنفدراسیون و جنبش دانشجویی درگیر بود. با احساس و پرشور بود و تا آنجا که به بازگشت به ایران مربوط می‌شد همیشه داوطلب بود که چنین کند.»^۲ کورش لاشایی نیز می‌گوید: «جوان ریزه‌ای بود که در نخستین کنفرانس سازمان انقلابی در آلبانی [تیرماه ۱۳۴۳] نیز شرکت داشت.»^۳ سیامک لطف‌الهی هم به نقل از یکی از ده شرکت‌کننده کنفرانس تیرانا می‌گوید: «در این کنفرانس سیروس نهاوندی به عضویت در هیئت اجرایی سازمان انقلابی انتخاب شد.»^۴



اعلامیه

سازمان آزادیبخش خلقهای ایران

از هفتمند ماه ۴۹ که اولین دسته از رفقای چریکهای فدائی خلق در بیدادگاه حکومت فاشیستی شاه محاکمه و سپس تیرباران گردیدند تا امروز

توده‌ای و تدارک انقلاب از راه روستا تفاوت داشت گروه جداگانه‌ای تشکیل داده بود.^{۱۲} مدارک و شواهد موجود نه تنها نظر رضوانی را تأیید نمی‌کند بلکه حاکی از آن است که اعضای گروه ضمن استقبال از مصوبات جلسه کادرها، از تصمیم هیئت اجراییه سازمان انقلابی برای انتقال کادرهای سازمان به کردستان و پیوستن به مبارزه مسلحانه گروه شریفزاده - معینی، که تصور می‌شد مبارزه مسلحانه توده‌ای را آغاز کرده‌اند، حمایت کردند. به پیروی از همین تصمیم هیئت اجراییه بود که در اوایل بهار ۱۳۴۷ هادی گرامی فرد از سوی رهبری گروه نهانوندی به مهاباد رفت تا با گروه شریفزاده - معینی تماس بگیرد؛ اما او موقعی به مهاباد می‌رسد که مدتی از کشته شدن شریفزاده و معینی گذشته بود و ملا آواره شلماشی (هر سه از مبارزان کرد) نیز دستگیر و اعدام شده بود و جسدش را در میدان شهر مهاباد به نمایش گذاشته بودند.^{۱۳} در سال ۱۳۴۷ رهبری گروه درصدد برآمد با مستقر کردن عده‌ای از اعضای گروه در روستاها زمینه اجرای برنامه مبارزاتی سازمان انقلابی - تبلیغ و ترویج روستاییان و فراهم کردن امکانات لازم برای استقرار پایگاه انقلابی در روستا و تدارک جنگ توده‌ای - را فراهم کند. به منظور تأمین منابع مالی این

اعضای گروه که در ایران جذب شده بودند در مورد شیوه مبارزه با رژیم شاه با سازمان انقلابی اختلاف نظر داشتند. بر اساس مصوبات کنفرانس دوم سازمان انقلابی (آذر ماه ۱۳۴۴) این سازمان ایران را کشوری «نیمه‌مستعمره - نیمه‌فئودال» می‌دانست و بر این نظر بود که به دلیل تسلط دیکتاتوری بر شهرها و افول جنبش کارگری، سازمان‌های مارکسیستی - لیننیستی باید پایگاه فعالیت خود را در روستاها - که دیکتاتوری حاکم بر کشور تسلط کمتری بر آنها دارد - قرار دهند و از طریق کانون‌های چریکی با رژیم شاه مبارزه کرده و «محاصره شهرها از طریق روستاها» را محقق کنند.^۷ تا سال ۱۳۴۶ تلقی هیئت اجراییه سازمان انقلابی از کانون چریکی مطابق انقلاب کوبا بود و به گفته کورش لاشایی: «مانعی نمی‌دیدیم که در نقطه‌ای از ایران دست به جنگ چریکی زده و آن گونه که چه‌گوارا می‌گفت از طریق مبارزه مسلحانه دست به تبلیغ سیاسی بزنیم».^۸ بیشتر اعضای گروه این شیوه مبارزه را ماجراجویانه دانسته و آن را نپذیرفتند. در این باره ایوزمحمدی می‌گوید: در سال ۱۳۴۶ سیروس نهانوندی «تجزیه و تحلیل تز کانون شورشی مصوبه کنفرانس دوم را پیش روی ما گذاشت ولی این تز چون با واقعیات عینی و ویژگی‌های کشور ما مطابقت نداشت مورد مخالفت ما قرار گرفت».^۹

البته بیشتر اعضای سازمان انقلابی نیز، مانند اعضای گروه، مخالف نظریه کانون چریکی و الگوبرداری از انقلاب کوبا بودند؛ در نتیجه در «جلسه کادرها»ی آن سازمان (تیرماه ۱۳۴۶) از مواضع و اقدامات محسن رضوانی و همفکرانش برای برپایی کانون چریکی در ایران انتقاد شد و مشی مبارزه مسلحانه توده‌ای مطابق الگوی انقلاب چین را به عنوان مشی سازمان انقلابی تأیید کردند. این تحول با موضع بیشتر اعضای گروه نهانوندی تطابق داشت. پس از اینکه سیروس نهانوندی از برگزاری جلسه کادرها و تصمیمات اتخاذ شده در آن جلسه باخبر شد «طی تماسی خواست تا یک نفر برای ارائه گزارش و توضیح مسائل جاری سازمان به ایران اعزام شود».^{۱۰} به این منظور هیئت اجراییه سازمان انقلابی مجید زربخش را به ایران فرستاد تا علاوه بر ارائه گزارشی از جلسه کادرها به سیروس نهانوندی و گروهش، «در بازگشت به اروپا سازمان انقلابی را از وضعیت ایران و چگونگی فعالیت رفقای که تا آن تاریخ به داخل کشور انتقال یافته بودند آگاه سازد».^{۱۱} در سال ۱۳۴۶ زربخش به ایران رفت و با نهانوندی ملاقات کرد. رضوانی در این باره می‌گوید: «زربخش پس از تماس با نهانوندی به اروپا بازگشت و ما را از نظرات نهانوندی و یارانش که به مبارزه چریکی شهری تمایل پیدا کرده بودند مطلع کرد. نهانوندی ظاهراً بر اساس همین عقاید سیاسی که با نظرات سازمان انقلابی مبنی بر جنگ

اقدام «رفقا ابتدا به فروش خانه و اثاث خانه پرداختند ولی چون این امر ممکن بود سوءظن آشنایان و فامیل را برانگیزد طرح عملیات [سرقت از] بانک را مورد بررسی قرار دادیم»^{۱۴}

برای سرقت از بانک، رهبری گروه اقدام به شناسایی چند بانک کرد و سرانجام سرقت از بانک ایران و انگلیس در خیابان تخت جمشید [اطالقانی کنونی] را به سه دلیل تصویب کردند:

۱. بانک جنب کلانتری قرار داشت و سیروس نهاوندی گفته بود: این بانک مناسبتر است چون «پلیس به نقاط دورتر بیشتر توجه دارد تا زیر گوش خودش».
۲. این بانک وابسته به استعمار انگلیس بود و سرقت از آن تأثیر تبلیغاتی در بین مردم داشت.
۳. موجودی گاو صندوق بانک ۹ میلیون تومان پول نقد بود که در آن سالها مبلغ بسیار هنگفتی به شمار می آمد.^{۱۵} امکانات گروه برای سرقت از بانک اندک بود. آنها تعدادی بمب دستساز و یک اسلحه کمری داشتند که آن اسلحه هم «با باروت سیاه پر می شد و فقط صدا داشت»^{۱۶} طرح سرقت از بانک و وظایف کادرهایی که در این عملیات شرکت داشتند چنین بود: رحیم بنانی، ایوز محمدی، اکبر ایزدیناه، و احمد گیفانی صورت خود را می پوشانند و وارد بانک می شوند. بلافاصله گیفانی پرده جلوی پنجره بانک را می کشد تا از خیابان و پیاده رو داخل بانک دیده نشود. رئیس بانک را با تهدید وادار می کنند در گاو صندوق را باز کند. موجودی گاو صندوق را برمی دارند و از بانک خارج می شوند. محمود جلایر و سیروس نهاوندی در نزدیکی بانک آماده اند در صورت نیاز از چهار نفری که وارد بانک شده اند پشتیبانی کنند. کورش یکتایی نیز با فاصله بیشتر در پوشش دستفروش آماده است که اگر لازم شد بمبی را منفجر کند.^{۱۷} این افراد برای آمادگی هرچه بیشتر مدتی در اطراف شهر تهران نقشه سرقت از بانک را تمرین می کنند. یکی دو روز پیش از سرقت، اتوموبیل پیکانی را که در بلوار الیزابت [بلوار کشاورز کنونی] پارک شده بود می دزدند و پلاک آن را با پلاک جعلی دستساز تعویض می کنند.

ساعت ۱۱:۳۰ روز پنجشنبه ۲۳ تیر ۱۳۴۸، پنج دقیقه پیش از تعطیلی بانک، عملیات آغاز می شود. انتخاب این ساعت برای آن بوده که در ساعت ۱۲ ظهر بانک تعطیل می شد و دیگر کسی به بانک مراجعه نمی کرد و تیم سرقت برای خالی کردن گاو صندوق فرصت کافی داشت. وقتی آن چهار نفر وارد بانک می شوند، برخلاف برنامه ریزی قبلی، گیفانی فراموش می کند پرده را بکشد و بعد که متوجه می شوند پرده کشیده نشده برای اینکه مبادا کسی آنها را دیده و به پلیس خبر داده باشد، یا رهگذران و کسبه محل مداخله کنند، به

سراغ گاو صندوق نمی روند و فقط موجودی باجه ها را که بعداً معلوم می شود ۲۹۰ هزار تومان بوده برمی دارند و از بانک خارج می شوند.^{۱۸} پیکان را نیز در خیابان ویلا رها می کنند. دو روز بعد به سراغ آن می روند و برای اینکه مبادا پلیس از طریق اثر انگشت آنها را شناسایی کند اتوموبیل پیکان را در بیرون شهر آتش می زنند.^{۱۹}

رهبری گروه برای اینکه پلیس متوجه نشود چنین گروهی وجود دارد و سرقت از بانک انگیزه سیاسی داشته است اعلامیه ای منتشر نمی کند و حتی به اعضای غیرمسئول گروه هم در این باره حرفی نمی زنند.^{۲۰} سرقت از بانک ایران و انگلیس اولین سرقت مسلحانه از بانک های ایران با انگیزه سیاسی بود.

گروه، با ۲۹۰ هزار تومان سرقت شده، یک موسسه کشت و صنعت در تربت جام و یک گاوداری در حومه ارومیه راه اندازی می کند و از آن به بعد هزینه ها و مخارج گروه از طریق این دو واحد اقتصادی تأمین می شود. در هر دو واحد عده ای از اعضای گروه مشغول به کار می شوند و در عین حال وضعیت مالکیت زمین و آب، درآمدهای اصلی و متفرقه و سطح درآمد، سطح بهداشت، سواد، ... روستاییان و روستاهای اطراف را مورد مطالعه و بررسی قرار می دهند. مثلاً، کورش یکتایی که در آلمان در رشته کشاورزی و دامپروری درس خوانده بود به همراه حمید گرامی فرد و ابوالفضل موسوی در گاوداری کار می کردند.^{۲۱} علاوه بر آن دو واحد اقتصادی، برخی از اعضای گروه مانند یوسف اسدی، برای حضور در روستا و تبلیغ و ترویج روستاییان به صورت فردی در برخی روستاها مغازه هایی چون مغازه تعمیر رادیو بازمی کنند.^{۲۲} گروه که در پی استقرار پایگاه انقلابی در روستا و آغاز جنگ توده ای بود پس از سرقت از بانک تعدادی اسلحه و مقداری مهمات می خرد. اگر ادعای دادستان نظامی (سروان احمدرضا خردمند) در دادگاه هفت تن از اعضای گروه در خرداد ماه ۱۳۵۲ صحت داشته باشد، گروه دارای «سی قبضه اسلحه کمری، دو قبضه مسلسل مدل عقبه، یک صندوق دینامیت، یک جعبه چاشنی، ۵۰ متر فتیله برای هزار دینامیت» بوده است.^{۲۳}

رهبری گروه که مقدمات فعالیت در روستاهای برخی مناطق کشور را فراهم کرده بود در سال ۱۳۴۸ سیمین نهاوندی (خواهر سیروس) را برای ملاقات با اعضای هیئت اجرایی سازمان انقلابی به اروپا می فرستد. در این باره محسن رضوانی می گوید: «نهاوندی یکی از کادرهای سازمان آزادی بخش را در تابستان ۱۳۴۸ به اروپا فرستاد تا نظراتش را با ما در میان بگذارد»^{۲۴} اما درباره نظریات نهاوندی و گفت و گو با آن نماینده که نامش را نمی برد توضیح نمی دهد. با توجه به توضیح رضوانی در مورد اینکه «نهاوندی و یارانش به مبارزه چریکی شهری تمایل پیدا کرده

معاکمه ۷ خرابکار

امروز در دادگاه علنی نظامی آغاز شد

اطراعات

چهارشنبه ۱۶ خرداد ماه ۱۳۴۲ - شماره ۱۱۱۱۸ - نشریه ۴ - سال

جرمان کامل دادگاه
و سربوس سوا الیاهو جویا

متمین و و کالی مدافع به صلاحیت دادگاه و نفس پرورنده اعتراضی نکردند

این زن به کمک شوهرش در صدر بودن سفیر امریکایی بود

من باتر شیشه اتومبیل سفیر امریکایی شکستم

ما در موعف رو بدن

سفیر امریکایی وقت بانک نقاب سیاه بر چهره داشتیم




متمین و و کالی مدافع به صلاحیت دادگاه و نفس پرورنده اعتراضی نکردند

در کوههای طاقان

شوهر سانک انفجار دینامیت را تمرین کردیم

متمین و و کالی مدافع به صلاحیت دادگاه و نفس پرورنده اعتراضی نکردند



متمین و و کالی مدافع به صلاحیت دادگاه و نفس پرورنده اعتراضی نکردند




متمین و و کالی مدافع به صلاحیت دادگاه و نفس پرورنده اعتراضی نکردند

اعلام فرو

بانک توسعه و سیر

متمین و و کالی مدافع به صلاحیت دادگاه و نفس پرورنده اعتراضی نکردند

متمین و و کالی مدافع به صلاحیت دادگاه و نفس پرورنده اعتراضی نکردند

(کرایسلر و شورلت) می‌خرد و برای نگهداری سفیر امریکا پس از ربه‌ده شدن، رحیم بنانی با شناسنامه جعلی (به نام ایرج اقدام) خانه ویلایی مجلی در خیابان ظفر به مبلغ ماهیانه ۲۲۰۰ تومان اجاره می‌کند.^{۳۱} رحیم بنانی و یوسف اسدی در آن خانه مستقر می‌شوند و اتومبیل‌ها را به آن خانه می‌برند. برای اینکه مورد سوءظن همسایه‌ها قرار نگیرند، بنانی و اسدی به صورتی رفتار می‌کردند که همسایه‌ها تصور کنند بنانی (متولد ۱۳۱۱) یکی از ثروتمندان ایران است. اسدی که نقش خدمتکار و باغبان را برعهده داشته هرگاه بنانی از خانه خارج می‌شده یا به خانه بازمی‌گشته، در حیاط را برای او بازمی‌کرده و می‌بسته است؛ در اتومبیل را برای بنانی بازمی‌کرده که سوار یا پیاده شود و بعد از اینکه سوار یا پیاده می‌شده در را می‌بسته و...^{۳۲} همچنین اعلامیه اعلام موجودیت را می‌نویسند و در دوهزار نسخه تکثیر می‌کنند تا پس از ربودن سفیر آن را پخش کنند. در این اعلامیه، ایدئولوژی و مواضع سیاسی و اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت و... سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران را توضیح می‌دهند.^{۳۳}

رهبری سازمان آزادی‌بخش می‌دانست که پس از ربودن سفیر باید بتواند بدون آنکه در خطر افتد با دولت ایران مذاکره کند و اگر به توافق برسند برای اجرای آن توافق باید واسطه

بودند [...] که با نظرات سازمان انقلابی مبنی بر جنگ توده‌ای و تدارک انقلاب از راه روستا تفاوت داشت»^{۲۵} این تصور پدید می‌آید که گفت‌وگوی سیمین نهاوندی با رضوانی یا دیگر اعضای هیئت اجرائیه سازمان انقلابی درباره اختلاف مشی مبارزاتی بوده است. حال آنکه در سال ۱۳۴۸ چنین اختلافی وجود نداشته و هنوز گروه خود را وابسته به سازمان انقلابی می‌دانست و از مشی سازمان انقلابی پیروی می‌کرد. با توجه به توضیح کورش لاشایی و ایرج کشکولی درباره علت جدا شدن سیروس نهاوندی و گروهش از سازمان انقلابی،^{۲۶} به نظر می‌رسد سیمین نهاوندی به نمایندگی رهبری گروه از هیئت اجرائیه سازمان انقلابی می‌خواسته که هرچه سریع‌تر رهبری و کادرهای آن سازمان به ایران بیایند و با استفاده از امکانات عملی‌ای که گروه فراهم کرده در ایران با رژیم شاه مبارزه کنند؛ اما هیئت اجرائیه سازمان انقلابی آمادگی یا امکان آن را نداشت که در مدت زمان مورد نظر سیروس نهاوندی و گروهش به ایران بازگردد. بنابراین، در سال ۱۳۴۸ وقتی نهاوندی و یارانش از آمدن رهبری و کادرهای سازمان انقلابی به ایران «قطع امید» کردند از سازمان انقلابی جدا شدند و سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران را تشکیل دادند.^{۲۷}

با این حال ارتباط نهاوندی نه تنها با سازمان انقلابی قطع نشد بلکه به گفته ایرج کشکولی «ما او را برای خود پایگاهی در ایران می‌شماردیم و پرویز واعظ‌زاده از رهبران سازمان نیز ادر آذرماه ۱۳۴۸ با این تصور به ایران بازگشت. بعدها کورش لاشایی نیز به ایران رفت و با نهاوندی در ارتباط قرار گرفت».^{۲۸} از اواخر سال ۱۳۴۸ به تدریج موضوع اعلام موجودیت و نحوه آن در بین کادرهای سازمان آزادی‌بخش مطرح شد و پیشنهادهای متفاوتی در این باره ارائه شد. در سال ۱۳۴۹ کادرهای سازمان به توافق می‌رسند که داگلاس مک‌آرتور دوم، سفیر امریکا در ایران، را برنمایند و ضمن اعلام موجودیت، او را با عده‌ای از زندانیان سیاسی مبادله کنند.^{۲۹} در اتخاذ این تصمیم سیروس نهاوندی نقش اصلی را داشته است. سیامک لطف‌الهی در این باره می‌گوید: «در زندان اقصرا [بچه‌های سازمان آزادی‌بخش می‌گفتند ربودن سفیر آلمان یا سفرای دیگر کشورهای اروپایی بسیار راحت‌تر از ربودن سفیر امریکا بود. این موضوع هم مطرح شد ولی سیروس نهاوندی گفت فقط سفیر امریکا؛ هم حرکتی است علیه سلطه امریکا بر ایران و هم جنبه تبلیغی آن بسیار زیاد است»^{۳۰} بی‌تردید ربودن سفیر امریکا در تهران بازتاب گسترده‌ای در جهان پیدا می‌کرد و با این عمل سازمان آزادی‌بخش یک‌شبه نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان شناخته می‌شد.

پس از تصویب طرح ربودن سفیر امریکا، رهبری سازمان به تدریج امکانات لازم را برای این عملیات فراهم کرد؛ سیمین نهاوندی با شناسنامه جعلی (به نام مهین اقدسی) دو اتومبیل

مورد اطمینانی وجود داشته باشد. از این رو، نیاز به واسطه‌ای معتبر دارند. به این فکر می‌افتند با سفیر یکی از کشورهای جهان سوم در تهران گفت‌وگو کرده و توافق او را برای ایفای نقش میانجی جلب کنند. سیروس نهاوندی ابتدا به سفارت تانزانیا می‌رود اما برخورد منشی یا رئیس دفتر سفیر که زنی آفریقایی بوده موجب می‌شود که نهاوندی بدون دیدار با سفیر از سفارتخانه تانزانیا بیرون بیاید. بالاخره، نهاوندی با سفیر یمن گفت‌وگو می‌کند و سفیر به او قول پشتیبانی می‌دهد.^{۳۴}

پس از مدتی زیر نظر گرفتن سفارت امریکا و تعقیب اتوموبیل سفیر، در نیمه‌شب ۹ آذر ۱۳۴۹ اقدام به ربودن داگلاس مک‌آرتور دوم می‌کنند. در ۹ آذرماه مک‌آرتور به همراه همسرش به ضیافت شام در منزل امیر اسدالله علم می‌رود. در حدود ساعت ۱۲ شب از خانه علم بیرون می‌آید و به سوی سفارتخانه امریکا حرکت می‌کند.

طرح ربودن سفیر امریکا به این صورت بوده است: با اتوموبیل از جلو و عقب راه را بر اتوموبیل سفیر می‌بندند، به سرعت پیاده می‌شوند و بی‌درنگ یک نفر یک سطل رنگ بر شیشه جلوی اتوموبیل سفیر می‌پاشد تا راننده نتواند جلوی خود را ببیند و اتوموبیل را حرکت دهد و یک نفر دیگر با تبر شیشه پنجره را می‌شکند^{۳۵} و با تهدید اسلحه سفیر را از اتوموبیل سفارت پیاده کرده و سوار اتوموبیل خود می‌کنند و با سرعت از محل دور می‌شوند.

در خیابان ظفر، سیمین نهاوندی با اتوموبیل راه را بر اتوموبیل سفیر می‌بندد و منوچهر نهاوندی (پسرعموی سیروس و شوهر خواهر او) که او را تعقیب می‌کرد با فاصله نیم متر پشت اتوموبیل سفیر می‌ایستد. اکبر ایزدپناه، ایوزمحمدی و سیروس نهاوندی به سرعت پیاده می‌شوند و بدون آنکه سطل رنگ را بر شیشه اتوموبیل سفیر بپاشند، ایزدپناه با تبر شیشه پنجره را می‌شکند و ایوزمحمدی اسلحه را بر شقیقه سفیر می‌گذارد و از او می‌خواهد پیاده شود. در همین موقع، راننده سفیر که آموزش دیده و زبردست بوده با استفاده از نیم متر فاصله میان اتوموبیل سفیر و اتوموبیل نهاوندی، دنده عقب می‌گیرد، به شدت به اتوموبیل منوچهر نهاوندی می‌کوبد و با سرعت از میان دو اتوموبیل فرار می‌کند و سفیر را از مهلکه نجات می‌دهد. ایوزمحمدی برای متوقف کردن راننده شلیک می‌کند، گلوله به ستون اتوموبیل می‌خورد ولی راننده نمی‌ایستد و از محل دور می‌شود.^{۳۶}

پس از ناکامی در ربودن سفیر امریکا، اعلامیه اعلام موجودیت هم پخش نمی‌شود و رهبری سازمان آزادی‌بخش از اعلام موجودیت منصرف می‌شود. اعلامیه‌ها را انبار می‌کنند که در جریان دستگیری اعضای سازمان آزادی‌بخش به دست مأموران ساواک می‌افتد.

در سال ۱۳۴۸ اعضای سازمان آزادی‌بخش به فعالیت‌های

تبلیغی و ترویجی خود ادامه می‌دهند و با اجاره کوره آجرپزی و کار کردن برخی از اعضای سازمان در آن، از یک‌سو تلاش می‌کنند شرایط کار و زندگی کارگران کوره‌پزخانه‌ها و حاشیه‌نشین‌ها را بشناسند و از سوی دیگر در میان آنها تبلیغ و ترویج و عضوگیری کنند.

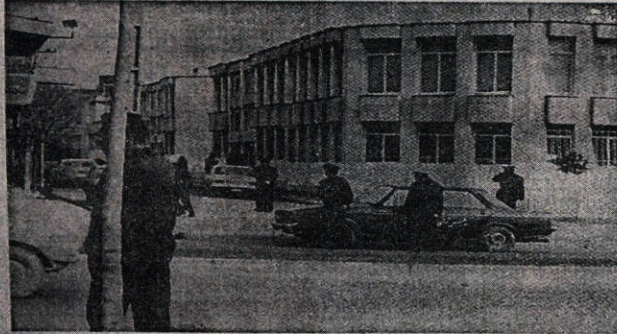
نتایج بررسی شرایط زندگی و کار کارگران معدن زغال و کوره‌های آجرپزی و ساکنان مناطق حاشیه شهرها و وضعیت کار و معیشت روستاییان در حدود ۳۰ روستا در خراسان، آذربایجان، گیلان، فارس، و کرمان که اعضای سازمان آزادی‌بخش از سال ۱۳۴۶ به بعد انجام داده بودند و عدم تطابق آن با مفروضات و تحلیل‌های ایدئولوژیکی کادرهای سازمان آزادی‌بخش از جامعه ایران موجب شد که آن سازمان در نیمه دوم سال ۱۳۴۹ دچار بحران نظری شود. عده‌ای از اعضا به این نتیجه رسیده بودند که برخلاف تصور ما جامعه ایران در وضعیت نیمه‌مستمره - نیمه‌فئودال قرار ندارد و تحلیل و مشی سازمان باید مطابق واقعیت‌های عینی جامعه ایران دگرگون شود. برخی از اعضا نیز همچنان از نیمه‌مستمره - نیمه‌فئودال بودن جامعه ایران و از محاصره شهرها از طریق روستاها دفاع می‌کردند. برای رفع این بحران، در اواخر سال ۱۳۴۹ جلسه کادرهای سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران تشکیل شد. در این جلسه سیروس نهاوندی، اکبر ایزدپناه، نعمت‌الله ایوزمحمدی، منوچهر و سیمین نهاوندی، رحیم بنائی، احمد اسماعیل‌زاده، هادی گرامی‌فرد، کورش یکتایی، و چند نفر دیگر شرکت داشتند. موضوع اصلی جلسه این بوده که آیا جامعه ایران نیمه‌مستمره - نیمه‌فئودال است یا نه؟ پاسخ این پرسش استراتژی و خط مشی سازمان را تعیین می‌کرد و آنها می‌توانستند به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ دهند: فعالیت اصلی ما باید در روستا باشد یا در شهر؟ مشی مسلحانه را در پیش بگیریم یا مشی سیاسی را؟ و... دو طرف اصلی بحث ایوزمحمدی و ایزدپناه بودند و دیگران هم کمابیش در بحث شرکت می‌کردند.^{۳۷} سرانجام، به نتیجه می‌رسند برای اینکه بتوانند بحران نظری را برطرف کنند و به پرسش‌ها پاسخ عینی و مستدل بدهند و خط مشی سازمان را تعیین کنند باید بار دیگر تاریخ و جامعه ایران را بررسی کنند و در اردیبهشت ۱۳۵۱ به جمع‌بندی نهایی برسند.^{۳۸} اما پیش از آنکه به جمع‌بندی برسند در آذرماه ۱۳۵۰ سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران ضربه می‌خورد.

به گفته بهمن نادری پور (معروف به تهرانی؛ بازجوی ساواک) در سال ۱۳۵۰، یکی از کارمندان ساواک گزارش می‌دهد «خانه‌ای در کوی گلستان وجود دارد... که دو نفر جوان به این خانه رفت و آمد می‌کنند و اغلب به کوهنوردی می‌روند.» پس از این گزارش، «با استفاده از تیم تعقیب و مراقبت اعمال و رفتارشان

در شهر آرا و خیابان وثوق

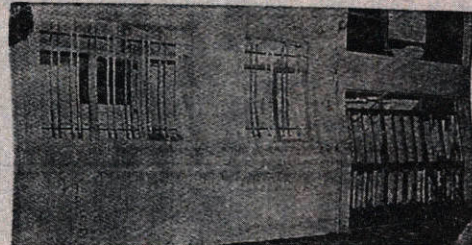
۱۹ تروریست کشته و بازداشت شدند

۸ نفر از
تروریستها
در زد و خورد
مسلحانه با
ماموران
کشته شدند



یک گروه از مأموران در مسلحانه زد و خورد با تروریستها. خیابان آرا

دو مخفیگاه و انبار اسلحه
تروریستها کشف شد



مخفیگاه تروریستها در خیابان وثوق

کشته شدگان:
پرویز واعظزاده
(رهبر گروه)
رحیم تشکری
ماهرخ فیال
مینا رشیدی
جلال دهقان
حسن زکریزاده
مسعود صادمی
محمد علی یاریان
پرویز
واعظزاده
در کوبا
تعلیم
دیده بود

کردم متوجه شدم که راننده می دانست من به کجا می روم.^{۴۰}
در روزهای ۹ تا ۱۱ آذر ۱۳۵۰ اکثر قریب به اتفاق اعضای
سازمان انقلابی (۲۵ نفر) دستگیر می شوند^{۴۱} و چند تن هم، از
جمله یوسف اسدی، می گریزند.^{۴۲}

در تور صیاد

به نوشته بهمن نادری پور (بازجوی ساواک، مشهور به تهرانی)
«روزی [در سال ۱۳۵۱] سیروس نهایندی پیغام داده بود که
می خواهد من را ببیند. من به دیدن او به اوین رفتم و پس از
مقداری صحبت های متفرقه، گفت که حاضر است با ساواک همکاری
کند و اطلاعاتی دارد که اگر این اطلاعات را در اختیار قرار دهد
خدمت بزرگی محسوب می شود ولی در عوض خواهش می کند
که ارفاق هایی در مورد خانواده و دوستانش صورت گیرد. من به
او گفتم من در حدی نیستم که چنین قولی به او بدهم. بنابراین،
عین اظهارات او را گزارش کردم.» مقامات ساواک با تقاضای
نهایندی موافقت کردند و او را در اختیار محمدحسن ناصری
(بازجوی ساواک، معروف به عضدی) گذاشتند. «سیروس نهایندی
را به اتافی در قزل قلعه منتقل کردند و دستور دادند هیچ کس
بجز ناصری حق ملاقات و بازجویی از او را ندارد. بعداً که به اصطلاح
از بیمارستان فرار کرد من فهمیدم که با پیشنهادات او دایر بر
همکاری و کمک به خانواده و دوستانش موافقت شده است.»^{۴۳}
کمک به رهبران دستگیر شده سازمان آزادی بخش، که چند
نفر از آنها از خویشان نزدیک سیروس نهایندی بودند، در این

تحت مراقبت قرار گرفت. بعداً چند خانه دیگر من جمله خانه ای
در کوی گلستان و خانه ای دیگر در جمشیدآباد که گویا خود
سیروس نهایندی و خواهرش و دخترعمه اش [ماه سلطان نهایندی،
در آن زندگی می کردند کشف شد. خانه دیگری بود که آقای
اکبر ایزدپناه در آنجا بود. آن خانه هم مشخص شده بود.»^{۳۹}
نکته دارای اهمیت اینکه در مدتی که خانه های سازمان
آزادی بخش تحت نظر مأموران ساواک بود برخی اعضای سازمان
آزادی بخش به موارد مشکوک برخورد کرده بودند اما اهمیت
نداده بودند. مثلاً هادی گرامی فرد که به همراه احمد اسماعیل زاده
و کریم خمیری در خانه ای در کوی کن زندگی می کرد، به دو
مورد مشکوک برخورد و به قول خودش با سهل انگاری از آنها
گذشته بود. هادی می گوید: «یک روز صبح زود برای خرید نان
از خانه بیرون آمدم. یک اتوموبیل پیکان نزدیک خانه پارک
شده بود و چهار زن در آن نشسته بودند. زن ها با کنجکاو می
برانداز می کردند. احساس بدی به من دست داد. در آن صبح
زود هیچ توجیهی برای حضور آن اتوموبیل و چهار زنی که در
آن نشسته بودند وجود نداشت. هنگام برگشتن، مدتی کنار
خیابان منتظر تاکسی شدم. در فاصله پنجاه شصت متری من
یک جیب ایستاده بود. پس از حدود پانزده دقیقه جیب حرکت
کرد و جلوی پای من ایستاد. راننده گفت من مستقیم می روم
اگر می خواهید سوار شوید. تشکر کردم و سوار شدم. نزدیک
خانه ما یک دو راهی بود. بدون اینکه حرفی بزنم سر دوراهی
ایستاد و من پیاده شدم. در زندان که قضایا را در ذهنم مرور

حد بود که بهرغم سرقت مسلحانه و اقدام به ربودن سفیر امریکا، هیچ یک از کسانی که در این دو عملیات شرکت داشتند اعدام نشدند و در مدت گذراندن دوره محکومیت خود در زندان، برخی از رهبران سازمان، و البته نه همه آنها، از امکانات رفاهی مانند «ملاقات‌های حضوری بدون کنترل» برخوردار بودند^{۴۴} و به نوشته ناصر رحمانی‌نژاد در سال ۱۳۵۵ سه نفر از رهبران سازمان آزادی‌بخش که در اتاق شماره ۱ بند یک زندان اوین بودند «امربر خرید» داشتند: «سربازی مأمور خرید آنها بود که هفته‌ای دوبار برای گرفتن صورت مایحتاج روزانه آنها به بند می‌آمد و [...] صورت مایحتاج و پول به او می‌دادند تا خرید آنها انجام گیرد»^{۴۵}

اما توافق ساواک و سیروس نهاوندی. تجربه ساواک حاکی از آن بود که برای مقابله با مخالفان متشکل و مخفی شکنجه و زندان هر چند موثر است اما به تنهایی کافی نیست. ایده آل ساواک این بود که وقتی نمی‌توان از تشکیل گروه‌ها و محفل‌های مخالف مخفی جلوگیری کرد باید بر مخالفان آشکار و پنهان رژیم شاه کاملاً اشراف داشت و اجازه نداد دست به عمل بزنند. ایجاد تشکل به ظاهر انقلابی مخفی و از طریق آن شناسایی گروه‌ها و محفل‌های مخفی روشی بود که ساواک برای تحقق ایده آل خود به کار می‌برد. هنگامی که سیروس نهاوندی به ساواک پیشنهاد همکاری داد بیش از یک سال از آغاز مبارزه مسلحانه در ایران می‌گذشت و ساواک درصدد برآمد از طریق نهاوندی «سازمانی با افکار معتقد به مبارزه مسلحانه به وجود بیاورد تا از طریق آن بتواند در داخل سایر سازمان‌ها نفوذ کند»^{۴۶} برای موفقیت در این کار پیش از هر چیز لازم بود نهاوندی به نحوی از زندان بیرون برود که نه تنها موجب بی‌اعتباری‌اش نشود بلکه مخالفان رژیم شاه از او به عنوان قهرمان و مبارزی خستگی‌ناپذیر استقبال کنند. از این رو نقشه فرار او را می‌کشند و اجرا می‌کنند.

در ساعت ۶ صبح روز سوم آبان ۱۳۵۱ سیروس نهاوندی از بیمارستان شماره ۲ ارتش فرار می‌کند و همان روز یا روز بعد در حالی که زخمی شده بود از طریق مهوش جاسمی (از کادرهای سازمان) نزد پرویز واعظزاده می‌رود و جریان فرار خود را برای او و چند روز بعد برای کورش لاشایی به این صورت تعریف می‌کند: «می‌گفت در نتیجه بیماری او را به بیمارستان شماره ۲ ارتش منتقل کردند و در فرصتی استثنایی از دیوار بیمارستان به بیرون می‌پرد و در جوی آب می‌افتد. همان‌جا سربازی که در تعقیبش بوده تیراندازی می‌کند و یکی از گلوله‌ها به بازویش اصابت می‌کند اما موفق به فرار می‌شود و به منزل یکی از دوستانش می‌رود تا گلوله را از دست او خارج کند... من [لاشایی] زخم او را که هنوز تازه بود پانسمان کردم. جای گلوله روی

دست چپ و عضله دلتوئید قرار داشت»^{۴۷} لاشایی علاوه بر زخم گلوله، به کشیده شدن ناخن انگشت پای نهاوندی هم اشاره می‌کند و می‌گوید وقتی او را دیدم «هنوز جایش زخم بود»^{۴۸}

سال‌ها بعد معلوم شد برای اینکه فرار نهاوندی واقعی به نظر بیاید ساواک صحنه‌سازی گسترده‌ای کرده بود: اولاً، در حضور پزشک و به راهنمایی او، پس از بی‌حسی موضعی، گلوله‌ای به دست چپ نهاوندی شلیک می‌کنند و همان‌جا گلوله را پزشک بیرون می‌آورد و زخم را پانسمان می‌کند.^{۴۹} در ضمن، مدتی پیش از فرار ناخن انگشت پای نهاوندی را به وسیله پزشک و پس از بی‌حسی موضعی می‌کشند. با این ترفند می‌خواستند به مبارزانی مانند واعظزاده و یارانش بقبولانند که نهاوندی شخصی مقاوم است و از هنگامی که دستگیر شده تا موقعی که فرار کرده زیر شکنجه بوده. این ترفند ساواک کارساز بود به طوری که روزنامه ستاره سرخ (ارگان سازمان انقلابی) درباره مقاومت نهاوندی نوشت: «برای درک شدت شکنجه‌ها کافی است اشاره شود که جراحات ناشی از آنها به قدری بود که نهاوندی را سه بار به ترتیب پس از هر دوره شکنجه مجبور شدند به بیمارستان منتقل سازند»^{۵۰} ثانیاً، پس از به اصطلاح فرار نهاوندی، ساواک پدر و مادر او را بازداشت می‌کند و مدتی در زندان قزل‌قلعه نگه می‌دارد. در زندان قزل‌قلعه هم چند روزی نسبت به زندانیان سخت‌گیری می‌کنند. ثالثاً، شخصی به نام میانجی - محافظ محمدحسن ناصری (معروف به عضدی) - به عنوان سهل‌انگاری در مراقبت از نهاوندی چند روزی بازداشت می‌شود.^{۵۱}

گویا سیروس نهاوندی تا بهبودی زخم دستش در خانه معصومه (فاطمه) طوافچیان (از کادرهای سازمان) بوده و طوافچیان از او مراقبت می‌کرده و در این مدت، واعظزاده فرار نهاوندی را به هیئت اجرائیه سازمان انقلابی اطلاع می‌دهد و رابط نهاوندی با محسن رضوانی بوده است.^{۵۲}

هیئت اجرائیه سازمان انقلابی که از اردیبهشت ۱۳۴۹ به بعد به علت مصاحبه‌های تلویزیونی و مطبوعاتی عده‌ای از کادرها و اعضایش مانند پرویز نیکخواه، سیاوش پارسائزاد، موسی رادمنش، و ... زیر فشار محفل‌ها و گروه‌های سیاسی خارج از کشور بود با فرار سیروس نهاوندی و تماس او با واعظزاده درصدد برآمد از این فرصت استفاده کند و از زیر فشار خارج شود. به این منظور، در گام نخست از «واعظزاده و لاشایی خواستیم تا تجارب او [نهاوندی] در زندان و چگونگی فرارش را در اختیار سازمان [انقلابی] قرار دهند»^{۵۳} نهاوندی نیز با کمک واعظزاده و لاشایی گزارش‌گونه‌ای خیلی کلی و عمومی نوشت که با عنوان «تجرباتی چند از مبارزه در اسارت» در شماره ۲۳ مجله توده - ارگان سازمان انقلابی - در اردیبهشت ماه

۱۳۵۲ در اروپا منتشر شد. از آن به بعد نیز سازمان انقلابی و :
 جرایدش به طور همه جانبه از سیروس نهاوندی پشتیبانی کردند :
 و از او «قهرمان» ساختند.^{۵۴} :
 پس از بهبودی زخم گلوله، نهاوندی «مخفیانه» به عراق :
 - لنینیست می دانست و از نظریات مائو حمایت می کرد و رهبری

سازمان به پیروی از الگوی انقلاب :
 چین مدعی بود تنها از طریق :
 انقلاب مسلحانه توده های می توان :
 رژیم شاه را سرنگون کرد، حکومت :
 دموکراتیک و سپس حکومت :
 سوسیالیستی تشکیل داد. با این :
 حال برای اینکه بتواند اعتماد :
 سازمان های چریک های فدایی :
 خلق و مجاهدین خلق را - که :
 براساس الگوی مبارزات چریکی :
 در امریکای لاتین فعالیت می کردند :
 - جلب کند و با آنها تماس بگیرد :
 و در عین حال، ناراضیتی گروه های :
 مائویستی مانند سازمان انقلابی :
 را برنیانگیزد آگاهانه موضع :
 التقاطی می گرفت و می خواست :
 با برخی توجیه ها، پیروان هر دو :
 مشی را از خود راضی کند. از :
 این رو، در خرداد ماه ۱۳۵۲ رهبری :
 سازمان آزادی بخش (و در حقیقت :
 سیروس نهاوندی) درباره مبارزه :
 چریکی در شهر نوشت: «ما به :
 مثابه یک سازمان کمونیستی که :
 معتقد به مبارزه مسلحانه است :
 و می داند که انقلاب ایران جز از :
 طریق قهر هرگز پیروز نخواهد :
 شد و معتقد به این اعمال قهرآمیز :
 بوده و آن را درست می دانیم و :
 معتقد هستیم که این خود بخشی :
 از مرحله تدارک جنگ توده های :
 می باشد و باید به اعمال قهرآمیز :
 مباردت ورزید. [...] ما به مثابه :
 یک سازمان م - ل [مارکسیست



رحیم بنانی

اکبر ایزدبناه

منوچهر نهاوندی



عیوض محمدی

کوروش یکتائی

احمد گیفاتی

۶ خرابکار محکوم با اعدام عفو شدند

به فرمان شاهنشاه:

محکومیت عفو شدگان

با یک درجه تخفیف

به حبس ابد تبدیل شد

حکم اعدام این ۶ نفر بوسیله
 دادگاه بدوی نظامی صادر شد و
 در دادگاه تجدیدنظر ارتش
 تأیید شده بود

شماره ۲ (مهر ۱۳۵۲)

سیمین نهاوندی
(۱۰ سال)

نفر از اعضای سازمان آزادی بخش، مانند یوسف آسدی، که از :
 دستگیری ها در امان مانده یا متواری شده بودند با نهاوندی :
 تماس می گیرند و بار دیگر شروع به فعالیت می کنند.^{۵۷} در :
 ضمن چند نفر از مأموران ساواک هم برای نظارت هر چه بیشتر :
 پیروز نخواهد شد.»^{۵۹}

به‌رغم ادعای پیروی از مشی مسلحانه، سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران «تشکیلات سنتی و سلسله‌مراتبی» داشت و اعضای آن نه تنها برای برپا کردن پایگاه انقلابی در روستاها یا عملیات چریکی در شهرها فعالیت نمی‌کردند بلکه از سال ۱۳۵۲ به بعد، وظیفهٔ اعضای سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران عبارت بود از: تماس با گروه‌ها برای ایجاد وحدت بین آنها و سازمان آزادی‌بخش و تشکیل جبههٔ واحد. سیروس نهاوندی به آنها می‌گفت: «برای مبارزهٔ مؤثر با رژیم شاه باید جبههٔ واحدی از سازمان‌ها و گروه‌های مخالف تشکیل شود. علی‌رغم اهمیت و ضرورت تشکیل چنین جبهه‌ای، اختناق حاکم بر جامعهٔ ایران و سکتاریسم گروه‌ها امکان آن را نمی‌دهد که گروه‌ها یکدیگر را بشناسند و با هم مذاکره کنند تا اختلاف‌هایی که بین آنها وجود دارد برطرف شود و جبههٔ واحد را تشکیل دهند. ما وظیفه داریم گروه‌ها و افرادی را که در ایران مخفیانه فعالیت می‌کنند شناسایی کنیم، با آنها تماس بگیریم، و همه را متحد کنیم.»^{۶۰}

البته تماس با افراد، گروه‌ها، و سازمان‌های مبارز و مخفی به معنای مراجعهٔ مستقیم و رسمی اعضای سازمان آزادی‌بخش به آنها نبود بلکه «وظیفهٔ اصلی اعضای آن [سازمان آزادی‌بخش] گزارش‌دهی بود. هر عضوی می‌بایست تمام کارهای شخصی، دیدارها، و گفت‌وگوهای روزمرهٔ خود را با افراد مختلف به مسئول تشکیلاتی گزارش دهد و مسئول پایین‌تر به مسئول بالاتر. اعضا در عین حال وظیفه داشتند در گروه‌های سیاسی، در تجمع‌های دانشجویی، و در محل کار و... نفوذ کنند. حتی از دوستان و اعضای خانواده‌شان هم گزارش تهیه می‌کردند. [...] همهٔ این کارها با چنان توجه سیاسی و ایدئولوژیکی همراه بود که هیچ یک از اعضا شکی به دل راه نداده بودند و بدون چون و چرا به وظیفهٔ اصلی خود عمل می‌کردند.»^{۶۱} اعضای سازمان آزادی‌بخش موظف بودند در گزارش‌های خود حتی جزئیاتی مانند مقدار خوراک شخص مورد نظر را نیز بنویسند.^{۶۲}

گزارش‌های اعضا به دست نهاوندی می‌رسید و «سیروس مستقیماً اینها را به ناصری می‌داد و یا به رسولی و تمام اینها فتوکی شده روی پروندهٔ افراد بود.»^{۶۳} مسئولیت هدایت نهاوندی با ناصری بود و ناصر نوذری (معروف به رسولی، بازجوی ساواک) امور مربوط به تماس با نهاوندی و تفکیک و بررسی گزارش‌های اعضای سازمان آزادی‌بخش را برعهده داشت. نهاوندی که اسم مستعارش در ساواک «کریم‌پور» بود، تلفنی با ناصری ارتباط داشت و هرگاه ضروری بود به خانهٔ امن ساواک در خیابان فرح [سهروردی کنونی] می‌رفت و با ناصری یا رسولی ملاقات و گفت‌وگو می‌کرد.^{۶۴}

لازم به توضیح و تأکید است که برخلاف نهاوندی که در خدمت ساواک بود و آگاهانه علیه مبارزان و فعالان سیاسی فعالیت می‌کرد، اکثر قریب به اتفاق اعضای سازمان آزادی‌بخش افرادی بودند که برای مبارزه با رژیم شاه و تحقق جامعه‌ای انسانی و عادلانه تلاش می‌کردند و از بد حادثه به تور سیروس نهاوندی خورده بودند. آنها بدون آنکه بدانند «اسامی و مشخصات اغلب سمپاتی‌زان‌های جنبش [انقلابی] و بیشتر کسانی را که در محافل دانشجویی و غیردانشجویی آمادگی عضویت در سازمان‌های انقلابی را داشته‌اند جمع‌آوری نموده و در اختیار ساواک می‌گذارند تا [ساواک] با تشکیل پرونده برای آنان و تحت نظر گرفتن آنها ضرباتی به عناصر و نیروهای انقلابی مبارز خلق وارد آورد.» همچنین، وقتی اعضای سازمان آزادی‌بخش با اعضای سازمان‌های چریکی تماس می‌گرفتند، ساواک از طریق گزارش‌های آنها «اقدام به دستگیری، ترور، و یا تعقیب و مراقبت اعضا و عناصر این سازمان‌ها و گروه‌ها» می‌کرد.^{۶۵}

اعضای سازمان آزادی‌بخش، بدون اینکه بدانند، در فعالیت‌هایشان در رابطه با سازمان خود مصونیت داشتند و ساواک آنها را دستگیر نمی‌کرد. اگر گشتی‌های ساواک و کمیتهٔ مشترک در خیابان به کسی مظنون می‌شدند و او را دستگیر می‌کردند، وقتی در کمیتهٔ مشترک متوجه می‌شدند او با سازمان آزادی‌بخش ارتباط دارد به صورتی که شک برانگیز نباشد آژانس می‌کردند.^{۶۶}

علت اینکه اعضا و مسئولان سازمان آزادی‌بخش، حتی نزدیک‌ترین آنها به نهاوندی — یعنی ابراهیم ابراهیمی، رضا نعمت‌اللهی و علی حسینی — کمترین شک و تردیدی نسبت به او نداشتند آن بود که سیروس نهاوندی مانند یک مبارز فداکار و از جان گذشته با تمام وجود فعالیت می‌کرد و مصایب و مشکلات را به جان می‌خرد تا سازمان آزادی‌بخش را اداره کند و گسترش دهد. رضا نعمت‌اللهی در این باره به موارد متعددی اشاره می‌کند و از جمله می‌گوید: «من و سیروس برای شرکت در یک جلسه از شیراز به تهران به نوبت رانندگی می‌کردیم. پس از خاتمهٔ جلسه در تهران، بلافاصله به شیراز برمی‌گشتیم. به شیراز که می‌رسیدیم پس از یکی دو ساعت توقف، به اهواز می‌رفتیم. در اهواز تا نزدیک صبح جلسه و بحث بود. جلسه که تمام می‌شد بلافاصله به شیراز بر می‌گشتیم و ... این وضع ادامه داشت. بارها پیش می‌آمد که در طول یک هفته بیشتر از هشت، نه ساعت در رختخواب نمی‌خوابیدیم.»^{۶۷}

علاوه بر دریافت حق عضویت، برای تأمین هزینه‌های سازمان آزادی‌بخش و کادرهای حرفه‌ای آن سیروس نهاوندی با استفاده از تجربهٔ دورهٔ اول سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران، چند موسسهٔ انتفاعی تأسیس می‌کند که سودآورترین آنها «شرکت

را نفی کردند بلکه فرار سیروس نهاوندی را از زندان زیر علامت سؤال قرار داده و حتی رذالت را تا جایی بردند که گفتند خود سازمان امنیت این کار را کرده است تا کسان دیگری را به دام بیندازد.»^{۷۰} روزنامه ستاره سرخ «پخش انواع شایعات کثیف درباره سیروس نهاوندی و سازمان آزادی بخش را توطئه ساواک می دانست و نیروهای مبارز و انقلابی را فرامی خواند در دام ساواک نیفتند و از نهاوندی و سازمانش حمایت کنند.»^{۷۱}

علاوه بر حمایت گسترده و قاطع مطبوعاتی، کمیته داخل کشور سازمان انقلابی با سازمان آزادی بخش همکاری می کرد

ساختمانی ویدشت» در شیراز بود و چند نفر از اعضای سازمان آن را اداره می کردند. به لحاظ وضعیت معیشت و امکانات زندگی، گفته می شود نهاوندی از زندگی مرفهی برخوردار بوده و در خصوص سبک زندگی خود به مسئولان سازمان می گفته اینها پوششی برای رد گم کردن است.^{۶۸}

سازمان انقلابی و تور ساواک

در پی به اصطلاح فرار نهاوندی، جز سازمان انقلابی، دیگر گروه های سیاسی در داخل و خارج از کشور نسبت به نهاوندی و بعداً ماهیت سازمان دوباره تشکیل شده آزادی بخش خلق های ایران سکوت کردند زیرا نسبت به صحت آن تردید داشتند. تا آنجا که یافته ام، تنها در برهه های کوتاه در سال ۱۳۵۲ «بخش خاورمیانه سازمان های جبهه ملی ایران در خارج از کشور» موضع تأیید آمیزی درباره سیروس نهاوندی و سازمان آزادی بخش اتخاذ کرد. بخش خاورمیانه جبهه ملی در تیرماه ۱۳۵۲ در ارگان مطبوعاتی خود، باختر امروز، درباره فرار نهاوندی نوشت: «طبق اخبار تأیید شده ای، یکی از افراد کادر رهبری این سازمان به نام سیروس نهاوندی موفق گردیده است به طرز انقلابی از دست دژخیمان شاه فرار کند.» و با توجه به فعالیت های سازمان آزادی بخش قبل از آذرماه ۱۳۵۰ از سازمان دوباره تشکیل شده آزادی بخش به عنوان «یکی از سازمان های مبارز میهن ما» یاد کرد.^{۶۹}

معاکمه انفرجه اتهام عملیات تروریستی








گزارش بیشتر فتم عملیات متهمان با مرگ نامرئی به خارج فرستاده میشد

له تاکنون ۲ نفر است








دادستان کل آلمان بدست یک تروریست کشته شد

شهر دارمشهد چر آب کنارشد

گرم تا کسی پایتخت هنوز باز نشده است

سازمانش دفاع می کرد درباره شایعه هایی که نسبت به سیروس نهاوندی و سازمان دوباره تشکیل شده آزادی بخش مطرح بود نوشت: «آنها نه تنها وجود سازمان آزادی بخش خلق های ایران می کردند، و کم و بیش گزارش هایی درباره فعالیت های سازمان

پس از محاکمه هفت نفر از رهبران و کادرهای سازمان آزادی بخش در خرداد ماه ۱۳۵۲ به علت موضعی که بیشتر آنها در دادگاه اتخاذ کردند (مانند عدم اعتراض به صلاحیت دادگاه نظامی، تأکید بر اینکه اصلاحات ارضی عامل مؤثری در تحول روستاهای ایران است و...) برخی گروه های سیاسی تردیدهای خود را نسبت به این جریان مطرح کردند ولی با واکنش تند و پرخاشجویانه سازمان انقلابی مواجه شد. سازمان انقلابی که قاطعانه از نهاوندی و

مهوش جاسمی و معصومه طوافچیان را مأمور می‌کند برای تشکیل و اداره کلاس‌های آموزشی به علی حسینی (از کادرهای سازمان آزادی‌بخش) کمک کنند و بر روند آموزش تئوریک در این سازمان نظارت داشته باشند.^{۷۵}

به احتمال بسیار زیاد، این همکاری‌ها و همفکری‌های تنگاتنگ بخشی از روند وحدت و ادغام دو سازمان و تشکیل حزب کمونیست ایران بوده است. معلوم نیست آیا ساواک می‌خواسته واقعاً چنین وحدتی انجام گیرد یا اینکه هدفش آوردن رهبران و کادرهای سازمان انقلابی به ایران و دستگیری آنها بوده است. ایرج کشکولی درباره این روند و هدف آن می‌گوید: «تمام هم‌نهادی‌های تشکیل کنگره‌ای بود که طی آن همه کادرها و رهبران سازمان انقلابی و احياناً گروه‌های دیگر در آن شرکت می‌کردند. کنگره‌ای که به معنی تدارک برای تشکیل حزب کمونیست ایران بود.»^{۷۶} عجیب این است که به‌رغم چنان حمایت مطبوعاتی و چنین همکاری‌ها و چشم‌اندازی، محسن رضوانی (رهبر سازمان انقلابی) مدعی است به سیروس نهاوندی اطمینان نداشته و می‌گوید: «هرچه برایش [واعظزاده] پیغام دادم چریک‌ها به سیروس نهاوندی شک کرده‌اند، نپذیرفت و سرانجام جانش را سر این اعتماد از دست داد.»^{۷۷}

در هر حال، در آذرماه ۱۳۵۵ ایرج کشکولی، خسرو سجادی، و عبدی برای برگزاری کنگره سازمان انقلابی و شرکت در کنگره وحدت از اروپا به افغانستان می‌روند تا مخفیانه وارد ایران شوند. قرار بوده رضوانی نیز به ایران بیاید. اما دو - سه روز قبل از اینکه آن سه نفر از کابل به ایران بروند خبر یورش ساواک به دو خانه سازمان انقلابی و سازمان آزادی‌بخش و کشته شدن پرویز واعظزاده را از رادیو ایران می‌شنوند و به اروپا بازمی‌گردند.^{۷۸}

در سی‌ام آذر ۱۳۵۵ مأموران ساواک به دو خانه متعلق به سازمان انقلابی و سازمان آزادی‌بخش در شهرآرا و خیابان وثوق (در تهران) یورش می‌برند. روایت ساواک از این واقعه که در روزنامه‌ها منتشر شد چنین است: پس از مدتی تعقیب و مراقبت، روز سه‌شنبه ۳۰ آذر ۱۳۵۵ «ساعت ۹ صبح، مأموران به تدریج خانه تروریست‌ها را محاصره کردند و با بلندگو به تروریست‌ها اخطار کردند که چون در محاصر هستند بدون مقاومت خود را تسلیم کنند.» اما آنها به جای اینکه تسلیم شوند «از داخل مخفیگاه خود به سوی مأمورین تیراندازی نموده و مبادرت به پرتاب نارنجک کردند. مأمورین به آتش تروریست‌ها پاسخ متقابل داده و طی دو درگیری مسلحانه سرانجام ۸ تروریست کشته و ۱۱ نفر دیگر دستگیر شدند.» اسامی کشته‌شدگان هم به این ترتیب اعلام شد: «پرویز واعظزاده، رحیم تشکری، ماهرخ فیال، مینا رشیدی [رفیعی]، جلال دهقان، حسن زکی‌زاده، مسعود

خود به یکدیگر می‌دادند و از هم کمک می‌گرفتند. به نظر می‌رسد حداقل از سال ۱۳۵۴ به بعد همفکری و تبادل نظر بین واعظزاده و نهاوندی به گونه‌ای بوده که نهاوندی از فعالیت‌های کمیته داخل کشور سازمان انقلابی کاملاً مطلع می‌شده است و همین امر موجب شد تا دست کم سه نفر از اعضای سازمان انقلابی - گرسیوز برومند، خسرو صفایی، محمدتقی سلیمانی - را ساواک دستگیر کند و زیر شکنجه یا پس از آن بکشد. درباره علت دستگیری و کشته شدن گرسیوز برومند، رضا سلحشور و رحیم پیوان می‌گویند: «ما با گرسیوز ارتباط داشتیم و با هم فعالیت می‌کردیم. یک روز گرسیوز به ما گفت من درباره هر گروهی که به سازمان [انقلابی] گزارش می‌دهم پس از مدتی آن گروه ضربه می‌خورد. حتماً یک گوشه کار ما ایراد دارد چون آنها دستگیر می‌شوند ولی من را نمی‌گیرند. این نشان می‌دهد بین ما پلیس هست و گزارش‌ها بدست او می‌رسد.» سلحشور و پیوان می‌گویند: «ما هر چه به گرسیوز گفتیم خودت را کنار بکش، این جریان، سالم نیست، گوش نکرد.»^{۷۹} برومند و خسرو صفایی موضوع را با واعظزاده در میان می‌گذارند و به نظر می‌رسد واعظزاده هم با سیروس نهاوندی در این خصوص مشورت می‌کند. مدتی بعد، در اوایل بهار ۱۳۵۵ ساواک برومند و صفایی را دستگیر می‌کند. هر دو را به شدت شکنجه می‌کنند تا بگویند به چه کسی مشکوکند و اگر اطلاعات ناگفته و گزارش نداده‌ای دارند آن اطلاعات را به دست آورند؛ سپس آنها را می‌کشند و در روزنامه‌های ۱۶/۲/۱۳۵۵ اعلام می‌کنند برومند و صفایی درگیری مسلحانه کشته شده‌اند. حال آنکه هیچ یک از آنها مسلح نبودند و به مشی مبارزه چریکی اعتقاد نداشتند.^{۷۳}

گواه دیگر همکاری و همفکری تنگاتنگ واعظزاده و نهاوندی ماجرای تهیه فهرست ۳۵۰ نفری است. باقر مرتضوی در این باره می‌نویسد: «واعظزاده [...] با همکاری یکی از اعضای سازمان [انقلابی] جزوه‌ای به مناسبت مرگ مائو تسه دون تدوین کرد. در آن زمان امکانات چاپی سازمان سخت محدود بود. قرار شد این جزوه را تنها در میان افراد علاقمند به مسائل سیاسی پخش کنند. به همین جهت از سوی سیروس نهاوندی پیشنهاد شد که هر یک از رفقای سازمانی نام پنج نفر از کسانی را که حدس می‌زنند جزو عناصر سیاسی هستند در اختیار سازمان بگذارند تا به ترتیبی آن جزوه در اختیارشان قرار گیرد. بدین ترتیب اعضای سازمان رهایی‌بخش و سازمان انقلابی در ایران سیاهه‌ای از نام ۳۵۰ نفر جمع‌آوری کردند و قرار شد جزوه مرگ مائو در اختیارشان قرار گیرد.»^{۷۴} شاهد دیگر همکاری سازمان آزادی‌بخش و سازمان انقلابی این است که در سال ۱۳۵۴، نهاوندی از واعظزاده می‌خواهد برای تشکیل کلاس‌های آموزش تئوریک در سازمان آزادی‌بخش به او کمک کند. واعظزاده،

در یک برخورد مسلحانه کشته شدند. پس از واقعه شب یلدا، در نیمه اول دی ماه ۱۳۵۵ ساواک نه تنها همه اعضای سازمان آزادی‌بخش و کمیته داخل کشور سازمان انقلابی، بلکه عده زیادی را که تعداد آنها بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر گفته شده، دستگیر می‌کند. سیروس نهاوندی نیز دستگیر می‌شود: «ایشان را آوردند در داخل کمیته مشترک. در [اتاقی] بغل اتاق رسولی فرش انداختند، یخچال گذاشتند، تلویزیون گذاشتند. ایشان را نگاه داشتند.»^{۸۵} همچنین ساواک برای اینکه سیروس نهاوندی را از مظان اتهام دور کند در اسفندماه ۱۳۵۵ در کتابی با عنوان کنفدراسیون دانشجویان ایران مدعی شد از مدارک به جای مانده از گرسیوز برومند و خسرو صفایی موفق به شناسایی شبکه بیست نفری سازمان انقلابی به رهبری واعظزاده شده است. در تکمیل همین سناریو، در فروردین ماه ۱۳۵۶ که یازده نفر از اعضای کمیته داخل کشور سازمان انقلابی و سازمان آزادی‌بخش در دادگاه نظامی محاکمه شدند در جراید به عنوان پرونده سازمان انقلابی مطرح شد و نامی از سازمان آزادی‌بخش به میان نیامد. احتمالاً هدف ساواک از دستگیری نهاوندی و پنهانکاری‌های بعدی برای این بوده که ماهیت واقعی او افشا نشود تا در آینده به طریقی دیگر از او استفاده کند. گو اینکه به‌رغم واقعه شب یلدا و متعاقب آن انتشار اعلامیه افشاگرانه سازمان مجاهدین خلق ایران (م. ل.) درباره ماهیت سیروس نهاوندی و سازمان آزادی‌بخش در ۲۳ دی ۱۳۵۵، باز هم زمینه استفاده ساواک از نهاوندی برای مقابله با سازمان انقلابی فراهم بود. زیرا سازمان انقلابی حداقل تا خرداد ماه ۱۳۵۶ حاضر به پذیرفتن واقعیت نبود و همچنان از نهاوندی و سازمان آزادی‌بخش حمایت می‌کرد.^{۸۶}

بیشتر اعضای سازمان آزادی‌بخش پس از اینکه بازجویان گزارش‌های آنها را نشانشان دادند و دریافتند از ابتدا در تور ساواک بوده‌اند، ابراز ندامت کردند و با دادن تعهد آزاد شدند. عده‌ای هم، به‌رغم این وضعیت، از عقاید خود دفاع کردند و پس از محاکمه زندانی شدند. سیروس نهاوندی نیز پس از مدتی کوتاه از کمیته مشترک بیرون می‌آید و به شیراز می‌رود. در شیراز به طور نیمه‌مخفی زندگی می‌کرده و مسلح بوده است. او که همچنان داعیه انقلابیگری داشته از طریق تنی چند از اعضای پیشین سازمان آزادی‌بخش شرکت ویدشت را اداره می‌کرد. او در اواخر پاییز ۱۳۵۷ به امریکا رفت.^{۸۷}

اصفهان، مهرماه ۱۳۹۰

پی‌نوشت‌ها

۱. نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفت‌وگو با ایرج کشکولی)، به کوشش حمید شوکت، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۲.
۲. نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفت‌وگو با محسن رضوانی)، به کوشش حمید شوکت، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۶، ص. ۱۹۸.

مخالفتان رژیم شاه همین روایت را البته با ادبیاتی دیگر تکرار می‌کنند و در توضیح علت جمع شدن اعضای سازمان آزادی‌بخش در خانه واقع در خیابان وثوق می‌گویند: «چندی قبل از یورش ساواک، یکی از کادرهای سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران به نهاوندی مشکوک شده بود. او شماری از رفقای سازمانش را متقاعد کرده بود که می‌بایست برای بحث و تبادل نظر پیرامون این موضوع جلسه‌ای بدون حضور و بدون اطلاع نهاوندی تشکیل دهند، اما خبر تشکیل این جلسه توسط یکی از اعضای گروه که به نهاوندی اطمینان داشت به او رسید. نهاوندی از راوی خواست تا طبق همان قرار قبلی در جلسه شرکت کند. در روز موعود، مأموران امنیتی رژیم شاه به محل نشست حمله بردند. ۹ تن از اعضای سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران در زد و خورد با پلیس جان باختند و ۱۱ تن نیز به اسارت رژیم درآمدند.»^{۸۰}

علت تشکیل جلسه کادرهای سازمان آزادی‌بخش احتمالاً همین بوده است. اما گفتنی است که کادرها و اعضای سازمان آزادی‌بخش مسلح نبوده‌اند^{۸۱} و تنها شخص مسلح این سازمان سیروس نهاوندی بوده که «یک عدد اسلحه از طرف ناصری به او داده شده بود و اسلحه را داده بودند برای حفاظت شخص خودش.»^{۸۲} به گفته رضا نعمت‌اللهی (از کادرهای سازمان آزادی‌بخش) پرویز واعظزاده و مهوش جاسمی و معصومه طوافچیان هم مسلح نبوده‌اند.^{۸۳} بنابراین آنچه درباره درگیری مسلحانه در خیابان وثوق و شهرآرا در روزنامه‌ها منتشر شده صحت ندارد. در اعلامیه ۲۳ دی ۱۳۵۵ سازمان مجاهدین خلق ایران (م. ل.) به این موضوع اشاره شده است که: «بر طبق اطلاعاتی که به‌دست ما رسیده رفقای شهید و مبارزین اسیر، مسلح نبوده و رژیم آنها را زیر شکنجه و یا در درگیری ساختگی و برنامه‌ریزی شده از پیش به رگبار مسلسل بسته است.»^{۸۴}

به احتمال زیاد مأموران ساواک نه ساعت ۹ صبح روز ۳۰ آذر ۱۳۵۵، بلکه شب قبل از آن بدون سروصدا به خانه خیابان وثوق یورش می‌برند، عده‌ای را می‌کشند و عده‌ای را مانند جمال‌الدین سعیدی، بهرام نوروزی، و... که به نهاوندی مشکوک شده بودند دستگیر می‌کنند تا دریابند چرا به نهاوندی مشکوک شده‌اند و بعد از بازجویی آنها را می‌کشند. روز بعد هم درگیری ساختگی را در خیابان وثوق اجرا می‌کنند. در مورد مسئولان کمیته داخل کشور سازمان انقلابی نیز ساواک به همین شیوه عمل می‌کند، با این تفاوت که مهوش جاسمی و طوافچیان از سی‌ام آذر ماه متواری می‌شوند و ساواک آن دو را در روزهای اول دی ماه ۱۳۵۵ دستگیر می‌کند. بازجویان ساواک پس از بازجویی آنها را می‌کشند و در هشتم اسفند همان سال در روزنامه‌ها اعلام می‌کنند که مهوش جاسمی و معصومه طوافچیان

۳. نگاهی از درون به جنبش چپ ایران (گفت‌وگو با کورش لاشایی)، به کوشش حمید شوکت، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۱، ص. ۱۷۹.
۴. از سازمان انقلابی تا انقلاب (خاطرات سیامک لطف‌اللهی)، به کوشش محمدحسین خسروپناه. این کتاب را، در صورت اخذ مجوز انتشار، انتشارات خجسته منتشر خواهد کرد. دوست ارجمندم آقای لطف‌اللهی برای تدقیق توضیحات مربوط به سازمان آزادی‌بخش و سیروس ناهوندی در این خاطرات، با آقایان هادی و حمید گرامی‌فرد، علی حسینی، رضا نعمت‌اللهی و ابراهیمی گفت‌وگو کرد. در این مقاله به توضیحات آنها استناد شده است.
۵. روزنامه اطلاعات ۲۲ فروردین ۱۳۵۶. ناهوندی با نام مستعار «بیک» سرپرست گروه چهار نفری‌ای بود که سازمان انقلابی در سال ۱۳۴۵ برای آموزش سیاسی - نظامی به چین فرستاد. علاوه بر ناهوندی، ایرج ابراهیمی، بهمن زندنیا و یک نفر دیگر - احتمالاً پرویز واعظزاده مرجانی - در این گروه بودند. روزنامه اطلاعات، ۲۱ فروردین ۱۳۵۶.
۶. روزنامه کیهان، ۲۰ خرداد ۱۳۵۲.
۷. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: «انقلاب ایران و وظایف مبرم کمونیست‌ها»، اسفند ماه ۱۳۴۴، در: لاشایی، صص. ۳۷۰-۳۸۳.
۸. لاشایی، ص. ۱۰۰.
۹. روزنامه کیهان، ۲۰ خرداد ۱۳۵۲.
۱۰. لاشایی، ص. ۱۱۶.
۱۱. کشکولی، ص. ۹۹.
۱۲. رضوانی، ص. ۱۹۹.
۱۳. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۱۴. دفاع رحیم بنانی در چهارمین جلسه دادگاه. روزنامه کیهان، ۲۰ خرداد ۱۳۵۲.
۱۵. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۱۶. توضیح احمد گیفانی در جلسه اول دادگاه. روزنامه کیهان، ۱۶ خرداد ۱۳۵۲.
۱۷. خاطرات سیامک لطف‌اللهی؛ و توضیح رحیم بنانی در اولین جلسه دادگاه. روزنامه کیهان، ۱۶ خرداد ۱۳۵۲.
۱۸. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۱۹. روزنامه کیهان، ۱۶ خرداد ۱۳۵۲.
۲۰. آخرین دفاع اکبر ایزدپناه در چهارمین جلسه دادگاه. روزنامه کیهان، ۲۰ خرداد ۱۳۵۲.
۲۱. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۲۲. بنگرید به: روزنامه اطلاعات، ۲۲ فروردین ۱۳۵۶.
۲۳. روزنامه کیهان، ۱۶ خرداد ۱۳۵۲. به گفته احمد گیفانی و یوسف اسدی اعضای گروه در کوه‌های اطراف تهران و در کوره آجرپزی تمرین تیراندازی می‌کردند. بنگرید به: روزنامه کیهان، ۱۶ خرداد ۱۳۵۲؛ روزنامه اطلاعات، ۲۲ فروردین ۱۳۵۶.
۲۴. رضوانی، ص. ۱۹۹.
۲۵. همان.
۲۶. بنگرید به: لاشایی، ص. ۱۷۹؛ کشکولی، ص. ۱۰۲.
۲۷. لاشایی، ص. ۱۷۹.
۲۸. کشکولی، ص. ۱۶۴.
۲۹. خاطرات سیامک لطف‌اللهی؛ روزنامه کیهان، ۲۰ خرداد ۱۳۵۲.
۳۰. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۳۱. روزنامه کیهان، ۱۶ خرداد ۱۳۵۲؛ روزنامه اطلاعات، ۲۲ فروردین ۱۳۵۶.
۳۲. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۳۳. به علت ناکام ماندن عملیات ربودن سفیر آمریکا این اعلامیه منتشر نشد. در سومین جلسه دادگاه هفت تن از رهبران سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران، دادستان دادگاه نظامی (سروان احمدرضا خردمند) اشاره‌هایی به مفاد آن کرد. بنگرید به روزنامه کیهان، ۲۰ خرداد ۱۳۵۲.
۳۴. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۳۵. اتومبیل سفیر آمریکا ضد گلوله بوده و قفل مرکزی داشته است.
۳۶. همان.
۳۷. همان.
۳۸. روزنامه کیهان، ۲۰ خرداد ۱۳۵۲.
۳۹. توضیح بهمن نادری پور در پنجمین جلسه دادگاه، ۲۹ خرداد ۱۳۵۸، در: قاسم حسن پور، شکنجه گران می‌گویند، تهران: موزه عبرت ایران، ۱۳۸۸، صص. ۱۹۹-۲۰۰.
۴۰. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۴۱. ستاره سرخ (ارگان سازمان انقلابی) شماره ۱۹، اردیبهشت ماه ۱۳۵۱؛ پرویز ثابتی (مقام امنیتی) در مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که ۳۵ نفر دستگیر شده‌اند که از این عده ۱۵ نفر در زندان قفسیر می‌برند و ۲۰ نفر آزاد شده‌اند. (روزنامه اطلاعات، ۲۷ دی ۱۳۵۰).
۴۲. روزنامه اطلاعات، ۲۲ فروردین ۱۳۵۶.
۴۳. تصویر صفحه‌های ۳۵-۳۶ اوراق بازجویی بهمن نادری پور، در: حشمت‌الله سلیمی،
- شکنجه به روایت شکنجه‌گران ساواک، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، صص. ۲۳۸-۲۳۹.
۴۴. همان.
۴۵. ناصر رحمانی‌نژاد، «... قورباغه اوعطا می‌خواند»، در: news.gooya.com/politics/archives/2007/11/064792.php
۴۶. شکنجه گران می‌گویند، ص. ۲۰۲.
۴۷. لاشایی، ص. ۱۸۰.
۴۸. همان، ص. ۲۸۹.
۴۹. توضیح مقام امنیتی ساواک به عباس میلانی، به نقل از حمید شوکت، در: لاشایی، ص. ۱۸۰.
۵۰. روزنامه ستاره سرخ، شماره ۲۳، دی ماه ۱۳۵۴.
۵۱. توضیحات بهمن نادری پور در پنجمین جلسه دادگاه، ۲۹ خرداد ۱۳۵۸، در: شکنجه گران می‌گویند، ص. ۲۰۱.
۵۲. بنگرید به: رضوانی، ص. ۲۰۰.
۵۳. کشکولی، ص. ۱۶۵.
۵۴. همان.
۵۵. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۵۶. توضیح علی حسینی، به نقل از خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۵۷. روزنامه اطلاعات، ۲۲ فروردین ۱۳۵۶.
۵۸. تصویر صفحه ۳۶ اوراق بازجویی بهمن نادری پور، در: شکنجه به روایت شکنجه‌گران ساواک، ص. ۲۳۹.
۵۹. اعلامیه سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران، خردادماه ۱۳۵۲؛ در روزنامه باختر امروز، شماره ۵۱، تیرماه ۱۳۵۲.
۶۰. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۶۱. زری طباطبایی، «شب یلدایی‌ها»، در: داد بی داد، ج. ۲. به کوشش ویدا حاجبی تبریزی. تهران: انتشارات فروغ، ۱۳۸۳، ص. ۲۶۶.
۶۲. همان.
۶۳. توضیحات بهمن نادری پور در پنجمین جلسه دادگاه، ۲۹ خرداد ۱۳۵۸، در: شکنجه گران می‌گویند، ص. ۲۰۳.
۶۴. همان، ص. ۱۰۲ و ص. ۲۰۳؛ تصویر صفحه اوراق بازجویی نادری پور، در: شکنجه به روایت شکنجه‌گران ساواک، ص. ۲۰۴.
۶۵. اعلامیه ۲۳ دی ۱۳۵۵ سازمان مجاهدین خلق ایران، در: شماره فوق‌العاده نشریه خبری، دی ماه ۱۳۵۵.
۶۶. بنگرید به: توضیحات بهمن نادری پور در پنجمین جلسه دادگاه، ۲۹ خرداد ۱۳۵۸، در: شکنجه گران می‌گویند، ص. ۲۰۳.
۶۷. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۶۸. همان.
۶۹. توضیحاتی درباره سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران، روزنامه باختر امروز، شماره ۱۴، تیرماه ۱۳۵۲.
۷۰. «اسرار جنبش را حفظ کنیم» روزنامه ستاره سرخ، بهمن ماه ۱۳۵۲.
۷۱. بنگرید به: «خلق را متحد کنیم، دشمن را درهم شکنیم» در: روزنامه ستاره سرخ، بهمن ماه ۱۳۵۲.
۷۲. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۷۳. همان.
۷۴. باقر مرتضوی، سیاوشان، کلن، بی‌نا، ۱۳۷۸، ص. ۳۵.
۷۵. توضیح علی حسینی، به نقل از خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۷۶. ایرج کشکولی، ص. ۲۰۰.
۷۷. رضوانی، ص. ۱۴۰؛ تا آنجا که یافته‌ام در جرایم و نشریات سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران قبل از سال ۱۳۵۶ چنین مطلبی اعلام نشده است.
۷۸. بنگرید به: کشکولی، صص. ۱۶۱-۱۶۲.
۷۹. روزنامه اطلاعات، ۴ دی ۱۳۵۵.
۸۰. باقر مرتضوی، سیاوشان، ص. ۳۶.
۸۱. توضیح رضا نعمت‌اللهی، به نقل از خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۸۲. توضیحات بهمن نادری پور در پنجمین جلسه دادگاه، ۲۹ خرداد ۱۳۵۸، شکنجه‌گران می‌گویند، ص. ۲۰۴.
۸۳. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.
۸۴. شماره فوق‌العاده نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران (م. ل.)، دی ماه ۱۳۵۵.
۸۵. توضیحات بهمن نادری پور در پنجمین جلسه دادگاه، ۲۹ خرداد ۱۳۵۸، در: شکنجه‌گران می‌گویند، ص. ۲۰۴.
۸۶. برای نمونه، بنگرید به: «استوار و پیگیر همچنان به پیش می‌رویم»، روزنامه ستاره سرخ، شماره ۶۳، خرداد ماه ۱۳۵۶.
۸۷. خاطرات سیامک لطف‌اللهی.